

خلاصه کتاب:

پیام گمگشته (عرفان بومیان استرالیا) نوشته مارلو مورگان

ترجمه فرناز فرود انتشارات کتاب آوند دانش

دیگر نمی‌دانستم چند بار در طول آن روز زبانم بند آمده بود. ولی یک چیز قطعی بود. هرگز امکان نداشت به اندازه‌ای گرسنه بشوم که کرم بخورم. اما در آن لحظه در حال یادگیری درسی بودم: هیچ‌گاه نگویند: هرگز. اکنون سعی دارم این واژه را از لغت‌نامه‌ام پاک کنم. از آن هنگام آموخته‌ام که چیزهایی را ترجیح می‌دهم و از برخی چیزها دوری می‌کنم، اما واژه هرگز، امکانی برای ایجاد شرایط تازه باقی نمی‌گذارد و دوره‌ای بسیار طولانی را در برمی‌گیرد. ص ۶۶ و ۶۵

این افراد معتقد هستند که تمام چیزها روی زمین بنا به دلایلی وجود دارند و هرچیز هدفی دارد. هیچ پیشامد و موجود نامناسب یا تصادفی وجود ندارد. فقط سوءتفاهم‌ها و رازهایی که هنوز برای بشر فانی قابل درک نیست، وجود دارند.

هدف زندگی گیاهی، تغذیه حیوانات و انسانها، پابرجانگهداشتن خاک، افزایش زیبایی و متعادل کردن جو است. به من گفتند که گیاهان در سکوت برای ما انسانها آواز می‌خوانند و تنها تقاضایشان از ما آن است که برایشان آواز بخوانیم. ذهن علمی من بی‌درنگ این عبارت را به صورت تبادل اکسیژن و دی‌اکسید کربن ترجمه کرد.

هدف اصلی حیوان، تغذیه انسان نیست اما در مواردی ضروری این وظیفه را می‌پذیرد. هدف حیوان آن است که جو را متعادل نگهدارد و همراه و آموزگار عملی انسان باشد. بنابراین هر روز صبح، قبیله فکر و پیامی برای حیوانات و گیاهانی که در پیش رو داشتیم می‌فرستاد. آنها می‌گفتند: ما از مسیر شما عبور می‌کنیم. ما

می آیم تا هدف وجود شما را محترم بشماریم. گیاهان و حیوانات خود توافق می کنند که کدامیک از آنها انتخاب شوند.

قبیله مردم حقیقی هیچ گاه بدون غذا نمی ماند. همواره هستی به سخنان ذهنی آنان پاسخ می دهد. ایشان باور دارند که جهان مکان وفور و تنوع است. همانگونه که ممکن است من و شما دور هم جمع شویم، به پیانو نواختن شخصی گوش دهیم و استعداد و تلاش او را محترم بشماریم، آنها صادقانه همین رفتار را با همه موجودات هستی دارند. اگر ماری سر راه ما پدیدار می شد، شکی نبود که برای فراهم آوردن غذای ما خود را به آنجا رسانده است. غذای روزانه بخش مهمی از جشن شبانه مان بود. آموختم که پدیدار شدن غذا امری بدیهی شمرده نمی شود. ابتدا آن را درخواست می کردند، همواره انتظار داشتند که پدیدار شود و وقتی پدیدار می شد همیشه با سپاسگزاری آن را دریافت و صادقانه از آن تشکر می کردند. افراد قبیله هر روز خود را با شکرگزاری از آن یگانه به مناسبت وجود آن روز، خودشان، دوستانشان و جهان آغاز می کنند. برخی اوقات درخواستهای مشخصی دارند، اما همواره خواسته خود را با این عبارت همراه می کنند: **اگر بالاترین خیر من و بالاترین خیر تمام هستی در همه جا در این است ...** ص ۷۴ و ۷۵

به تدریج به اهمیت امور پی بردم و دیگر آنها را بدیهی نمی شمردم. سرزنده شدن پس از خواب شبانه، رفع تشنگی با نوشیدن چند جرعه آب و مزه های گوناگونی که با زبانم می چشیدم، همگی برایم باارزش بودند. همیشه به من گفته بودند که به فکر تامین آینده ام باشم. برای مقابله با تورم راه هایی بیابم، ملک بخرم و پس انداز کنم، اما در اینجا تنها امنیت ما چرخه دائمی طلوع و غروب خورشید بود. برایم شگفت آور بود که افرادی که بنا بر معیارهای من کمترین تأمین را داشتند، مبتلا به زخم معده، فشار خون و بیماریهای قلبی نبودند. ص ۸۰

احساس می کردم باور کردن تله پاتی ذهنی برای افراد کشورم دشوار خواهد بود. آنها می توانستند به سادگی بپذیرند که مردم دنیا نسبت به هم بی رحم باشند، اما برایشان پذیرفتن این مطلب که مردمی در جهان

وجود دارند که نژادپرست نیستند، با هماهنگی و پشتیبانی کامل در کنار هم زندگی می‌کنند، استعداد و نیوغ خود را کشف می‌کنند و محترم می‌شمارند و به تمامی افراد احترام می‌گذارند، دشوار خواهد بود. بنابر عقیده اوتا، دلیل اصلی آن که مردم حقیقی می‌توانند تله‌پاتی به کار ببرند، آن است که هیچ‌گاه دروغ نمی‌گویند. آنان هیچ چیزی را جعل نمی‌کنند، نیمی راست نیمی دروغ حرف نمی‌زنند و به طور کلی هیچ دروغ نمی‌گویند. هیچ دروغی. در نتیجه چیزی ندارند که پنهان کنند. این افراد از این که کسی ذهنشان را بخواند، بیمی ندارند و مشتاقانه همه چیز را با یکدیگر در میان می‌گذارند. اوتا روش تربیت افراد قبیله را شرح داد. اگر برای نمونه کودکی دو ساله اسباب‌بازی کودک دیگری - مثلاً سنگی که به نخی بسته شده - را از او بگیرد، بی‌درنگ متوجه می‌شود که همه بزرگترها چشم به او دوخته‌اند. او می‌آموزد که دیگران فهمیده‌اند او قصد داشته بدون اجازه چیزی بردارد و این رفتار ناپسند است. علاوه بر این کودک دیگر می‌آموزد که اسباب‌بازی خود را با او سهیم شود و به اشیاء دلبسته نگردد. آن کودک به نوبه خود از اسباب‌بازی لذت برده و تجربه خوشی را به خاطر سپرده بود، اکنون نوبت کودک دیگر است. برای این افراد احساس شادمانی مطلوب است نه شیء.

باید می‌آموختم که خودم را ببخشم و داوری نکنم و در عین حال از گذشته بیاموزم. ایشان به من نشان دادند که چه اندازه مهم است صادق باشم و خود را بپذیرم و دوست بدارم تا بتوانم با سایرین همین رفتار را داشته باشم. ص ۸۶ و ۸۷

پیاده‌روی ناگهان متوقف شد. در جایی که در زمانی با دو تکه چوب صلیبی درست کرده و بر بالای گوری قرار داده بودند، ایستادیم. صلیب افتاده بود و دو تکه چوب بلند و کوتاه از هم جدا افتاده بودند. ابزارساز، چوبها را برداشت و ریسمانی از پوست حیوان از کیسه خود درآورد و با مهارت به دور دو چوب پیچید و صلیب را تعمیر کرد. چند نفر سنگهای بزرگی را که در آن اطراف پخش بودند برداشتند و به شکل بیضی روی شن قرار دادند. آنگاه صلیب را در بالای گور به زمین فرو کردند. از اوتا پرسیدم:

- این گور یکی از افراد قبیله است؟

او پاسخ داد:

- نه، این آرامگاه یکی از افراد شماس است که از سالها پیش در اینجا بوده است. افراد شما و احتمالاً حتی شخصی که این گور را حفر کرده، این مکان را فراموش کرده‌اند.

پرسیدم:

- پس چرا آن را بازسازی کردید؟

پاسخ داد:

- چرا که نه؟ ما شیوه زندگی شما را درک نمی‌کنیم، با آن موافق نیستیم و برای خود نمی‌پذیریم اما شما را داوری نمی‌کنیم. ما به موقعیت شما احترام می‌گذاریم. با در نظر گرفتن انتخاب‌هایتان در گذشته و اراده آزادی که اکنون برای تصمیم‌گیری دارید شما درست در همان جایی هستید که باید باشید. این مکان برای ما مانند سایر مکانهای مقدس است. فرصتی پیش می‌آورد تا درنگ کنیم، بیندیشیم و رابطه خود را با یگانه مقدس و تمامی حیات مستحکم سازیم. همانطور که می‌بینی در اینجا هیچ چیزی باقی نمانده است. حتی استخوانها هم از بین رفته‌اند اما قوم من شما را محترم می‌شمارد. ما برای این شخص دعای خیر می‌کنیم و با فکر آسوده و در حالی که در نتیجه عبور از این مکان، موجودات بهتری شده‌ایم اینجا را ترک می‌کنیم.

آن روز بعد از ظهر درباره اندیشیدن فکر کردم. به خودم نگاه کردم و سنگریزه‌های گذشته‌ام را غربال کردم. کار سخت، ترسناک و حتی خطرناکی بود. از عاداتها و باورهای قدیمی بسیاری با شمشیر منفعت طلبی دفاع کرده بودم. آیا حاضر بودم از کارم دست بکشم و آرامگاه یک یهودی یا بودایی را بازسازی کنم؟ به یاد آوردم یک بار از این که عده‌ای از معبد بیرون آمده و راه را بند آورده بودند خشمگین شدم. آیا اکنون این درک و فهم را داشتم که در چنین وضعیتی آرام باقی بمانم، داوری نکنم و اجازه دهم هر کس راه دینی خود را دنبال کند و برای او دعای خیر کنم؟ به تدریج برایم روشن می‌شد:

ما به هر حال به هر کس که می‌بینیم چیزی می‌دهیم، اما خود انتخاب می‌کنیم که چه بدهیم. کلام و

رفتار ما باید آگاهانه صحنه زندگی مطلوبمان را فراهم آورد. صص ۹۹ و ۱۰۰

نکته جالب در مشاهدات و اظهارنظرهای آنها این بود که اصلاً احساس نمی‌کردم مورد داوری و انتقاد قرار دارم. آنها هیچ‌گاه مردمی مانند من را ناموجه و خودشان را موجه نمی‌انگاشتند. رفتارشان بیشتر شبیه بزرگتری پرمهر بود که کودکی را که به زور می‌خواهد کفش پای چپ را به پای راست بکند، تماشا می‌کند. چه کسی می‌گوید نمی‌توان با کفشهای اشتباهی مسافتی طولانی را پیمود؟ شاید بتوان از تاول درسه‌های باارزشی آموخت، اما از نظر موجود بزرگتر و فرزانه‌تر این درد و رنج غیرضروری است. ص ۱۰۲

هنگام شرح مراسم جشن تولد، آنها با دقت گوش دادند. درباره کیک، ترانه‌ها و هدایا حرف زدیم و گفتم که هر سال یک شمع اضافه می‌کنیم. پرسیدند: چرا این کار را می‌کنید؟ ما برای رویدادهای خاص جشن می‌گیریم. بزرگتر شدن رویداد خاصی نیست. زیرا به تلاشی نیاز ندارد و خودبخود انجام می‌پذیرد.

پرسیدم: اگر شما بزرگتر شدن را جشن نمی‌گیرید چه چیزی را جشن می‌گیرید؟

گفتند: بهتر شدن را. اگر امسال انسان فرزانه‌تر و بهتری از سال پیش شده باشیم جشن می‌گیریم. فقط خود شخص می‌تواند این تشخیص را بدهد و در نتیجه هر کس خود به سایرین خبر می‌دهد که زمان جشن گرفتن رسیده است. ص ۱۰۳

گفت: پس می‌توانیم مطلب دیگری را با تو در میان بگذاریم. تمامی انسانها فقط روح‌هایی هستند که به دیدن این جهان آمده‌اند. همه روح‌ها ابدی هستند. تمام روابط بین انسانها فقط تجربه‌هایی هستند که تا ابد ماندگارند. مردم حقیقی حلقه هر تجربه‌ای را کامل می‌کنند. ما همچون مردم شما کارها و روابط را ناتمام نمی‌گذاریم. اگر با احساس بدی از شخص دیگری جدا شوی و حلقه رابطه شما کامل نشود آن تجربه دوباره در زندگی‌ات تکرار خواهد شد و آنقدر رنج‌خواهی برد تا یاد بگیری. خوب است که ببینی، بیاموزی و در نتیجه هر رویدادی فرزانه‌تر بشوی. خوب است که سپاسگزار باشی و با آرامش به راه خودت ادامه دهی.

آنان معتقدند که در حقیقت فقط احساسات و عواطف فرد در ارتباط با موضوعات گوناگون ثبت می‌شود. این عواطف و احساسات در یکایک سلولهای بدن، در ذرات شخصیت، در ذهن و در وجود ابدی به ثبت می‌رسند. بنا بر عقیده افراد قبیله، هنگامی که ادیان درباره لزوم غذا دادن به گرسنگان و آب دادن به تشنگان صحبت می‌کنند، در واقع آب و غذای شخصی که به او آب و غذا داده می‌شود مهم نیست، بلکه احساس و عواطفی که شخص هنگام ابراز محبت بی‌شائبه تجربه می‌کند مهم است و به ثبت می‌رسد. دادن آب به یک گیاه یا حیوان در حال مرگ، یا تشویق کردن و دلداری دادن به یک شخص، به همان اندازه برای شناخت هستی و آفریدگار راهگشاست که یافتن یک شخص گرسنه و تشنه و آب و غذا دادن به او. به عبارت دیگر ما این مرحله از زندگی را با کارنامه‌ای ترک می‌کنیم که نشان‌دهنده عواطف لحظه به لحظه ماست. احساسات نیز بخش غیرقابل مشاهده و غیرمادی و ابدی وجود ما را پر می‌کنند و همین‌هاست که یک فرد خوب را از یک فرد کمتر خوب، متمایز می‌کند. عمل فقط وسیله‌ای است که با آن نیت و احساسات ما ابراز و تجربه می‌شوند. ص ۱۱۹

به نظرم می‌رسید که آن روز در حال یادگیری این نکته هستم که زندگی هر کس به خودش بستگی دارد. می‌توانیم به زندگی خود معنا ببخشیم برای خود دست‌و‌دلباز باشیم در حالی که به خود امکان بودن می‌دهیم، خلاق و بانشاط بشویم. ص ۱۳۷

یکی بودن به این معنا نیست که همگی ما مانند هم هستیم. هر موجودی منحصر بفرد است. دو نفر هرگز یک جا را اشغال نمی‌کنند. همانگونه که برگ به همه تکه‌های خود نیاز دارد تا یک برگ کامل بشود هر روح هم جای خاص خود را دارد. مردم می‌توانند حرکت کنند اما در انتها هر کس در جای درست خود قرار می‌گیرد. برخی از ما در پی راه مستقیم هستیم و برخی دیگر زیگزاگ رفتن را دوست داریم.

بازی با تو پایان گرفت و این نشان می‌دهد تو برای سفر مناسب بوده‌ای. ما در راه مستقیم به سوی یگانه حرکت می‌کنیم. افراد شما باورهای بسیاری دارند. برخی می‌گویند راه ما این است و راه شما آن است. مسیح شما این است و مسیح ما آن است. ابدیت شما این است و ابدیت ما آن است. اما حقیقت را بخواهی تمامی زندگی یک زندگی است و فقط یک بازی در جریان است. فقط یک نژاد وجود دارد اما با سایه‌روشن‌های گوناگون. افراد شما بر سر نام خدا، روز، مکان و نوع مراسم عبادت با هم مجادله می‌کنند. شما درباره هبوط خدا و درک معانی داستانهای او با هم جروبخت می‌کنید، اما حقیقت حقیقت است. هر بار که کسی را آزار می‌دهید وجود را آزار داده‌اید. هر بار که به کسی یاری می‌کنید، وجود را یاری داده‌اید. همه مردم از خون و استخوان تشکیل شده‌اند اما دل و نیتشان گوناگون است. افراد شما فقط در این یک‌صدساله که از همدیگر جدا هستند متمرکزند، در حالی که افراد حقیقی به ابدیت فکر می‌کنند. همه چیز، اجداد، نوه‌هایی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، تمامی زندگی در همه جا، همگی یکی هستند. ص ۱۵۱ و ۱۵۲

بنا بر عقیده این قبیله، زندگی پویا و پیوسته در حال پیشرفت و تغییر است. آنها درباره زمان زنده و زمان غیرزنده سخن گفتند. هنگامی که فرد خشمگین، افسرده، ترسان یا آکنده از احساس تأسف برای خود است زندگی نمی‌کند. نفس کشیدن زنده بودن را مشخص نمی‌کند، فقط نشانگر آن است که آیا بدن باید دفن بشود یا نه. تمامی افرادی که نفس می‌کشند، در وضعیت زندگی کردن و سزنده‌بودن به سر نمی‌برند. خوب است که فرد عواطف منفی را آزمایش کند و ببیند چگونه‌اند، اما به هیچ وجه عاقلانه نیست که بخواهد در چنین وضعیتی باقی بماند. هنگامی که روح به قالب انسان فرو می‌رود امکان بازی کردن، تجربه شادی و غم، حسادت و شکرگزاری و غیره را پیدا می‌کند. اما فقط باید از این تجربه بیاموزد و در نهایت درک کند که کدام عواطف دردناک و کدام خوشایند هستند. ص ۱۵۳

آنها عمیقاً معتقدند که یگانه مقدس هیچگونه درد و رنجی را برای هیچ مخلوقی خواهان نیست، مگر آنکه آن مخلوق، خود آن را بخواهد. این قانون شامل انسانها و حیوانها بود. ص ۲۰۵